

فرهنگستان جهانی کوروش بزرگ تاریخ (بخش ۵)

بخش پنجم: پیشینه ی تاریخی پیوندهای ایران و عرب-

کیشهای عرب پیش از اسلام

در بخش چهارم این جستار گفتیم که (نُعمان ابن منذر)، واپسین پادشاه از خاندان عرب تبار (بنی لُخم) که از سوی شاهنشاه ایران به فرمانروایی (حیره) برگزیده شده بود، در پی زشتکاریها و نا بخردیهای خسرو پرویز، واپسین شاهنشاه توانمند ساسانی، بزیر پای پیلان افکنده و کشته شد و کس دیگری بنام ایاس بن قبیصه از خاندان طایی به فرمانروایی (حیره) فراز آمد. ایاس بن قبیصه مردی دلیر و رزم آور بود، اگر چه او نیز از تبار عرب و پیشکار شاهنشاه ایران بود ولی هرگز نتوانست جای فرمانروایان (بنی لُخم) را در (حیره) بگیرد. کشتن (نُعمان بن منذر) و جنگ با عرب تباران ایرانی که همواره فرمانبردار دولت شاهنشاهی ایران بودند، یکی از بزرگترین اشتباهات نا بخشودنی خسرو پرویز بود که زمینه ی فروپاشی خاندان ساسانی و شکست سپاه ایران را فراهم آورد. ما بهنگام بررسی انگیزه های شکست سپاه ایران از تازیان، به اینگونه جستارها نگاه فراختری خواهیم داشت.

در گفتار امروز می خواهیم نگاهی به آیینها و کیشهای های عرب پیش از اسلام داشته باشیم. این بررسی ما را در شناختن ریشه ها و شالوده های بنیادین دینی که امروزه بر میهن ما دامن گسترانیده یاری خواهد رساند، از این رو یکبار دیگر از خوانندگان ارجمندی که این جستار را پی گرفته اند درخواست شکیبایی می کنم.

برای گریز از هر گونه خرده گیری، کوشش بسیار بکار خواهیم گرفت که در هیچ بخشی از این پژوهش سخنی از خود نگویم، آنچه را که ارمغان خواهیم کرد کوتاه شده ی سخن گزارشگرانی است که در کار تاریخ نویسی، و بویژه در شناخت تاریخ ایران و اسلام نامهای بزرگ دارند.

پژوهش امروز را با گزارش دکتر محمد جواد مشکور، از نسک گرانمایه ی او بنام: «ایران زمین» آغاز می کنیم:

دوره ۶ تاریخ عرب پیش از اسلام را (عصر جاهلیت) نامند و آن را زمان تاریکی و بُت پرستی و شرک دانسته اند.

اعراب در این دوره به خدایان مختلف از قبیل اجرام آسمانی مانند آفتاب و ماه و ستارگان و بتهایی از قبیل (لات) و (منات) و (هُبَل) اعتقاد داشتند... (لات بُت بنی ثقیف بود - منات بُت بود که دو قبیله ی بزرگ هذیل و خزانه می پرستیدند - هُبل بُت بود به پیکر آدمی و ساخته شده از عقیق که دو قبیله کنانه و قریش آن را می پرستیدند).

بُتخانه ی بزرگ ایشان خانه ی چهار گوش مُکعب شکلی بود که آن را (کعبه) یا بیت العتیق (خانه ی کهنه) می خواندند. این خانه هنوز هم به همان شیوه از سوی مسلمانان جهان گرامی داشته می شود).

در زمان جاهلیت اراضی حوالی مکه را (حَرَم) می خواندند (هنوز هم حَرَم می خوانند). و در آنجا جنگ و جدال و خونریزی راجح می شمردند (هنوز هم چنین است). احترام این خانه به سنگی بود که آن را حجر الاسود می گفتند (هنوز هم گرامی ترین چیز در آن خانه همان سنگ سیاه است). این سنگ از انواع سنگهای آتشفشانی است و از اججار ساقطه بود. (شخانه ها یا سنگهای سرگردانی را که از فراز زمین بر زمین می افتند اججار ساقطه می نامند. حجر الاسود یکی از همین شخانه ها است که عربهای پیش از اسلام در کعبه گذاشته و می پرستیدند، و امروز هم میهنان مسلمان ما آسیمه سر به زیارتش می شتابند)..

حضرت محمد این بتکده را دگر باره به حال نخستین خویش باز گردانید و آن را (بیت الحرام) خواند. ارتفاع کعبه اکنون پانزده متر است و در گوشه ای از دیوار شرقی آن حجر الاسود یک متر و نیم بالاتر از سطح زمین نصب شده است. دکتر محمد جواد مشکور- تاریخ ایران زمین - رویه ۱۱۶

می رویم به سراغ احمد ابن ابی یعقوب در گزارش ارجمند او بنام: تاریخ یعقوبی:

عرب در اثر مجاورت با ملت‌های مختلف و رفت و آمد بکشورها و جابجا شدن در پی چراگاه و به امید جوانز سلاطین، کیشهای مختلف داشت. قریش و عموم فرزندان معد بن عدنان پاره ای از احکام دین ابراهیم را بدست داشتند، خانه کعبه را زیارت می کردند و مناسب حج را بپا می داشتند (همانگونه که امروزه شمار بزرگی از هم میهنان مسلمان ما مناسب حج را به همانگونه برپا می دارند)...

میهمان نواز بودند و ماههای حرام را بزرگ می داشتند و کارهای زشت و بریدن از یکدیگر و ستم کردن بر یکدیگر را روا نمی داشتند (درست همان کارهایی که امروزه هم میهنان مسلمان ما و دیگر مسلمانان جهان بسیار روا می دارند!!)...

مجرمین را شکنجه می کردند (کاری که امروز هم جمهوری اسلامی و دیگر حکومت های اسلامی می کنند) و تا روزی که تولیت کعبه را بدست داشتند پیوسته چنین بودند. احمد ابن ابی یعقوب - تاریخ یعقوبی - پوشنه یکم رویه ۳۳۱

عمر بن لُحی بسرزمین شام رفت و آنجا مردمی از عمالقه بودند که بُت می پرستیدند، از آنها پرسید: این بُتهایی که شما می پرستید چیستند؟ گفتند اینها بُتهایی هستند که آنها را پرستش می کنیم و از آنها یاری می خواهیم ، پس یاری کرده می شویم و از آنها باران می طلبیم و سیراب می شویم! . عمر بن لُحی گفت: یکی از این بُتها را بمن نمی بخشید؟ تا آن را بزمین عرب بَرَم، همانجا که عرب برای زیارت (خانه ی خدا) می آیند؟. دوستان دانش پژوه بیاد داشته باشند که این خانه پیش از اسلام نیز خانه ی خدا نامیده می شد.

پس بُتی بنام هُبُل باو دادند و آترا به مکه آوردو نزد کعبه نهاد، این اول بُتی بود که در مکه نهاده شد و سپس (اساف) و (نانه) را آوردند و هر کدام را بر یکی از ارکان کعبه نهادند و طواف کننده طواف خود را از اساف شروع می کرد و آن را می بوسید و به آن ختم می کرد. (دوستان پژوهنده این شیوه ی بُت پرستی را با آیین حج که امروزه در مکه روا است، و بوسیدن سنگ و آهن را در امام زاده های درون کشور خودمان برابر بگذارند تا دانسته بشود که: چه بلایی به سر باغ آمد!..

بر کوه صفا بُتی بنام « مجاورالریح » و بر کوه مروه بُتی بنام « مطعم الطیر» نصب کردند و چون اعراب برای زیارت (خانه خدا !!) می آمدند و این بُتها را می دیدند، از قریش و خزاعه جویا می شدند و آنها در جواب می گفتند: اینها را پرستش می کنیم (تا ما را به خدا نزدیک کنند). پس اعراب که آن را دیدند بُتهایی گرفتند و هر قبیله ای برای خود بُتی قرارداد، و این بُتها را عبادت می کردند تا به خدا نزدیک شوند. رویه ۳۳۲ همان

... پس عرب هرگاه می خواستند زیارت کعبه روند افراد هر قبیله ای نزد بُت خود می ایستادند و نزد آن بُت نیایش می کردند، سپس تا ورود به مکه تلبیه می گفتند و تلبیه های ایشان مختلف بود (لَبَّيْكَ كَفْتَنُ دَرِ حَجِّ رَا تَلْبِيهَةً مِي كَوْبِنْد).

قریش باین صورت تلبیه میگفتند: لَبَّيْكَ، اَللّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَشَرِيْكَ (لَبَّيْكَ) تَمَلَّكَ وَ مَمَلَّكَ (برگردان پارسی: لَبَّيْكَ ، بارالها لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ شَرِيْكَی بَرای تُو نِیست!!). هنوز هم «الله» شریکی پیدا نکرده است!.

تلبیه ی قبیله ی کنانه چنین بود: لَبَّيْكَ، اَللّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ {یوم} التَّعْرِیْفِ، یوم الدَّعَاءِ وَ الوَقُوفِ (برگردان پارسی: لَبَّيْكَ بَارِ اللّهِ لَبَّيْكَ، امروز روز عرفات، روز دعا و وقوف است).

تلبیه بنی اَسَد چنین بود: لَبَّيْكَ ، اَللّهُمَّ لَبَّيْكَ، اَللّهُمَّ لَبَّيْكَ یا رَبِّ اَقْبَلْتْ بِنُو اَسَدٍ، اهل التَّوَانِی وَ الوَفَاءِ وَ الجِدِّ اَلِیْكَ. (برگردان پارسی: لَبَّيْكَ، بارالها لَبَّيْكَ، ای پروردگار، بنی اَسَد اهل رنج بردن و وفا و شکیبایی روی بتو آورده اند).

تلبیه بنی تمیم چنین بود: لَبَّيْكَ ، اَللّهُمَّ لَبَّيْكَ، اَللّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ عَن تَمِیْمٍ، قَدْ تَرَاها قَدْ اَخْلَقْتَ اَثْوَابها وَ اَثْوَابِ مَنْ وَرَانها وَ اَخْلَصْتَ لِرَبها دَعَاها. (برگردان پارسی: لَبَّيْكَ، بارالها لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ از بنی تمیم، راستی می بینی که جامه های خود و جامه های کسانی را که پشت سر گذاشته اند، کهنه نموده و دعای خود را برای پروردگار خویش خالص کرده اند.

تلبیه قیس عیلان چنین بود: لَبَّيْكَ اَللّهُمَّ لَبَّيْكَ، اَنْتَ الرَّحْمَنُ اَنْتَكَ قِیْسُ عِیْلَانِ رَاجِلُها وَ الرَّكْبَانِ. (برگردان پارسی: لَبَّيْكَ بَارِ اللّهِ، لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ، تویی مهربان قیس عیلان از پیاده و سواره اش نزد تو آمده اند). { هنوز هم ایرانیان از بلندپایگان کشوری گرفته تا استادان دانشگاه و بازاریان و روستاییان دانش نیاموخته بنزد الله می روند تا تلبیه هایی اینچنین را بر زبان بیاورند!..}

تلبیه بنی ثقیف چنین بود: لَبَّيْكَ اَللّهُمَّ، اِنْ ثَقِیْفًا قَدَاتُوكَ وَ اَخْلَفُوا الْمَالَ وَ قَدْرُجُوكَ. (برگردان پارسی: لَبَّيْكَ بَارِ اللّهِ، هَمَانَا ثَقِیْفٌ نَزَدْتُو اَمَدَه اَنْدُ وَ مَالِ رَا پِشْتِ سَرِ كُذَّاشْتَه وَ بَتُو اَمِیدوارند!!) ما ایرانیان هم همراه با بنی ثقیف همچنان امیدواریم تا الله درچه ای از بهروزگاری بروی ما بگشاید!..

تلبیه بنی ربیعہ: اَللّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ، اِنْ قَصَدْنَا اَلِیْكَ! لَبَّيْكَ عَن رِبِیعَه، سَامِعَه لِرَبها مَطِیعَه. (برگردان پارسی: بارالها لَبَّيْكَ، هَمَانَا مَقْصَدٌ مَا تُوِی. لَبَّيْكَ از ربیعہ، که برای پروردگار خویش شنوا و فرمانبردار است!!

تلبیه بنی اَزْد: لَبَّيْكَ رَبِّ الْاَرْبَابِ، تَعْلَمُ فَصْلَ الْخَطَابِ، لَمَلِكِ كَلِّ مَثَابِ (برگردان پارسی: لَبَّيْكَ ای خواجه خواجهگان، داوری را نیک می دانی، هر ثوابی بدست تو است.

برگردان تلبیه های بنی مذحج - بنی غسان - بنی بجیه - بنی قضاعه و دیگر تبار های عرب دوران جاهلیت بدین ترتیب بودند: لَبَّيْكَ ای پروردگاری که شریکی برای تو نیست، مگر شریکی که خودت آن را هلاک می کنی ...

لَبَّيْكَ به پروردگاری که در میان ابری که از آن برق می جهد و نشان باران می دهد...

حَمْسٌ وَ حَلَّهٗ

عرب در کیشهای خود دو صنف بودند: حمس و حلّه. حمس همهء طوایف قریش بودند، و حلّه خزاعیان، اینها در مکه فرود آمده و با قریش همسایگی داشتند.

اینان (یعنی حمس) در کار دین سخت می گرفتند و هنگام انجام دادن اعمال حج غذای روغنی نمی پختند، و شیری اندوخته نمی کردند، و میان جانور شیرده و شیرخوارگانش مانع نمی شدند تا خود آن را رها سازند. مو و ناخن نمی گرفتند و روغن استعمال نمی کردند و دست به زنان نمی بردند و خود را خوشبو نمی کردند و گوشتی نمی خوردند و در حج خود کُرک و پشم و موی نمی پوشیدند و لباس نو بتن نمی کردند و با نعلین خویش گردخانه طواف می نمودند و برای احترام پا روی زمین مسجد نمی نهادند و در خانه ای از خانه های مکه داخل نمی شدند و بسوی عرفات بیرون نمی رفتند و در مزدلفه می ماندند، و در حال انجام مناسک حج در خیمه های چرمی ساکن می شدند.

« نشانه های گرامی داشت جان در جهان بینی این مردم به روشنی پیدا است، نوزادان شیر خوار را از مادران شیرده جدا نمی کردند، جامه های بافته شده از پشم و کُرک نمی پوشیدند، روغن نمی خوردند و شیر اندوخته نمی کردند تا از هرگونه دستیازی به زیسمندان دیگر خود داری کرده باشند، دانسته نیست چرا این چنین مردم والامنش را {جاهل} می نامند و مسلمانان امروز را که سالانه میلیونها جاندار را در راه الله سر می برند و پیکرشان را در زیر ریگزارهای گرم عربستان چال می کنند {غیر جاهل}!!... روزگار شگفتی است نازنین!!»

حلّه - یعنی قبیله های تمیم و ضبّه و مزینه و رباب و عُکَل و ثور و قیس عیلان و بسیاری قبایل دیگر در حال انجام مناسک حج شکار را حرام نمی دانستند، هر جامه ای را می پوشیدند، غذای روغن دار میخوردند، اما از دراطاق یا خانه ای وارد نمی شدند و تا محرم بودند در آن جای نمی گرفتند. اینان روغن و عطر استعمال می کردند و گوشت می خوردند. پس هرگاه به مکه می رسیدند پس از انجام مناسک حج، جامه هایی را که پوشیده بودند، بیرون می آوردند. بدین جهت اگر می توانستند جامه های حمس را بکرایه یا عاریه می پوشیدند و گرنه برهنه طواف خانه را انجام میدادند و در موقع حج خود خرید و فروش نمی کردند این بود دو شریعتی که عرب برآن بودند. رویه ۳۳۶ همان

... سپس قومی از عرب به کیش یهود در آمدند و از این دین جدا گشتند. دیگرانی کیش نصرانی پیش گرفتند. قومی هم زندیق شدند و به کیش تنوی در آمدند { به آیین مانی کیش زندیق گفته می شود و کیش تنوی اشاره به اهورا و اهریمن در برخی از کیشهای ایرانی است که هیچ پیوندی با آموزه های زرتشت ندارد.}.

آنان که از عرب یهودی شدند، همه مردم یمن بودند، تبع دو نفر دانشمند دینی از علمای یهود را به یمن آورد و بتها را باطل نمود و کسانیکه در یمن بودند یهودی شدند. { این هشام در پوشنه ی یکم نوشته ی نامدار خود بنام سیرت رسول الله یهودی شدن مردم یمن را به فرمان تبع و رهنمود دو دانشمند یهودی گزارش کرده است، اگر بایسته شد به آنهم نگاه خواهیم کرد.}.

و مردمی از اوس و خزرج نیز که پس از بیرون رفتن از یمن برای همسایگی با یهودیان خیبر و بنی قریظه و بنی نضیر به کیش یهود در آمدند و مردمی از بنی حارث بن کعب و قومی از غسان و قومی از جذام که اینان نیز یهودی شده بودند.

مردمی هم از طوایف عرب کیش نصرانی گرفتند { مسیحی شدند } از جمله قومی از قریش از بنی اسد بن عبدالعزی که از آنها است عثمان ابن حویرث بن اسد بن عبدالعزی و ورقه ابن نوفل (عموی خدیجه نخستین همسر محمد) و نیز بنی امرء القیس بن زید از بنی تمیم، و بنی تغلب از ربیع و طی (این همان قبیله است که حاتم طایی از آن برخاسته است) و مذحج و بهراء و سلج و تنوخ و غسان و لخم. (از این گزارش نیز دانسته می شود که بنی لخم که در حیره پادشاهی داشتند و از شاهنشاه ایران فرمانبرداری می کردند مسیحی بودند). رویه 336 همان

بگفته این قتیبه: نصرانیت (مسیحیت) در میان ربیعه و غسان، یهودیت در حمیر و بنی کنانه و بنی حارث، و مجوسیت (زرتشتیگری) در تمیم بود...

در اینجا گزارش یعقوبی را کنار می گذاریم و به سراغ استاد عبدالعظیم رضایی و گزارش بسیار ارزشمند او بنام گنجینه تاریخ ایران می رویم:

پیش از پیدایش اسلام، عرب از دیدگاه چگونگی پرستش به دسته های گوناگون و تیره های پراکنده به شرح زیر بخش می شدند:

۱- مُنکران خدا و برانگیخته شدن و بازگشت: این گروه کسانی بودند که منکر آفریننده و رستاخیز و بازگشت بودند و می گفتند طبع (ماده) زنده کننده و دهر (زمان) فانی کننده است. (آیه بیست و چهارم از سوره چهل و پنجم قرآن به این گروه از نا باوران خردمند اشاره دارد: و گفتند نیست مگر زندگانی این دنیا، ما می میریم و زنده می شویم، و هلاک نمی کند ما را مگر زمانه. خاستگاه این اندیشه همان زروان پرستی ایرانی است که پس از یورش اسکندر گجستگ در ایران روایی بیشتری پیدا کرد)

۲- منکران رستاخیز و بازگشت: گروهی دیگر از عرب به آفریننده و آفرینش و ابداع اقرار داشتند، ولی رستاخیز و بازگشت را انکار می کردند. (انجیل از گروهی یهودی بنام صدوقیان نام می برد، اینها دوستدار فلسفه بودند و آموزه های پیامبران را بها نمی دادند و رستاخیز مردگان و روز داوری را باور نداشتند، اینها می گفتند که با مرگ تن روان هم از میان می رود، همانگونه که جان از میان می رود. این اندیشه از یهود به عرب راه پیدا کرد.)

۳- منکران پیامبران و پرستندگان بُتها: گروهی دیگر از عربها به آفریننده و آفرینش و به آغاز پیدایش و گونه ای از بازگشت اقرار داشتند، ولی پیامبران را انکار می کردند و به پرستش اَصنام می پرداختند و می پنداشتند که بُتها خواهشگر و خواستار نیک فرجامی آنها در آخرت خواهند بود، و از اینرو به سوی بُتها می رفتند و حج می گذاردند و به نام آنها قربانی می کردند و هرچه می خواستند از پیش خود حلال و حرام می کردند. (آیه سوم از سوره سی و نهم قرآن به این گروه اشاره دارد: نمی پرستیم بُت ها را مگر آن که ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیکتر بگرداند.)

۴- باور دارندگان به دختران خدا: گروهی از عربها گمان می کردند که فرشتگان دختران خدا هستند و از اینرو به عبادت آنها می پرداختند تا ایشان را شفاعت کنند و یاری دهند.

۵- یهود و نصارا و صابنان: در بین عرب گروهی یهودی و دسته ای مسیحی و تیره ای صابنی بودند. (صابنین یا صابنون به مردمی گفته می شود که آیینشان آمیزه ای از کیش یهود و مسیحیت است. خاستگاه این مردم سرزمین کلدیه در میانرودان بود. در قرآن اینها اهل کتاب نامیده شده اند. این مردم گاه ماداییان و گاه مغتسله هم نامیده می شوند. اینها مردمی کوشنده و بی آزارند و هنوز شماری از آنها در ایران بویژه در خوزستان بسر می برند.)

۶- باوردارندگان به یکتا پرستی و معاد: در میان تیره های عرب شمار اندکی به توحید و معاد اقرار داشتند..

نخستین کسی که در خانه کعبه بُت گذاشت « عمرو بن لُحی » بود که در روزگار پادشاهی شاپور ذوالکثاف پادشاه ایران رخ داد. رویه ۱۷۶ همان

در اینجا شایسته است که نگاهی هم به گزارش ابن هشام داشته باشیم:

چنین گویند که نخست کسی که جامه در خانه کعبه پوشید بُت بود... از آن جهت او را بُت گفتند که بُت و لشگر بسیار داشت..

محمد بن اسحق گویند که چون لشگر کرده بود و به مشرق می رفت، بر مدینه گذر کرد و پسری از خود بر سر اهل مدینه گماشت و خود بجانب مشرق رفت.. اهل مدینه پسر او را گشتند، پس چون او به مدینه باز آمد خواست تا آن را خراب کند، آنگاه از یهود بنی فریظه که در حوالی مدینه بودند چند دانشمند که ایشان را در علم تورات قدمی راسخ بود و در عهد خود سرآمد بودند برخاستند و بر بُت آمدند و گفتند ای بُت تو پادشاهی بزرگ هستی، مصلحت نیست که مدینه را ویران کنی.. پس بُت از خون پسر بگذشت و از ویران کردن مدینه چشم پوشید و بسوی مکه رفت و آن دانشمندان را با خود بیرد..

در مکه او را هوس آن برخاست که زیارت خانه کعبه کند، آنگاه از آن دانشمندان یهود پرسید که « چون کسی را باید زیارت خانه ی کعبه کند، چه کند؟ ».

ایشان (اشاره به دانشمندان یهود است، ولی دانسته نیست که چرا دانشمندان یهودی شیوه پرستش بُت های عرب را به این مرد بیچاره آموزش می دهند!!) گفتند که چون نزدیک به حَرَم رسد تعظیم حرم خانه کند، احرام دریند و تواضع و فروتنی کند و سپس مناسک بجای آورد. چون حلق و نحر و قربان (گلو بریدن و گشتن زیستمدان)- و دیگر چون بازرخانه رود، طواف خانه کند و تضرع و زاری نماید و بعد از آن، درویشان آن جایگاه را تیمار داشت کند.

بُت چون بشنید همه در گوش گرفت و برخاست و احرام در بست و قصد زیارت خانه ی کعبه کرد و برفت و مناسک به جای آورد و طواف خانه بکرد، و بعد از آن فرمود تا اُشتر و گاو و گوسفند بسیار بکشند!!...

بامداد چون از خواب برخاست فرمود تا از خصیر جامه ساختند و در کعبه پوشانند.. روز دیگر فرمود تا جامه از معافر (گونه ای از جامه که عرب ها می بافتند) ساختند و آن را در کعبه پوشانیدند.. روز سوم فرمود تا از حریر و بُردهای یمانی جامه ای نیکو بساختند و در کعبه پوشانند (بُرد یمانی پارچه ای بسیار زیبا از کتان بود که در یمَن بافته می شد). گویند نخستین

کسی که جامه در خانه کعبه پوشانید تَبِع بود و از آن روز سنتی گشت و پادشاهان و خلفا هر سال از نو جامه ای در کعبه می پوشانند، و از عهد حُجاج ، جامه خانه کعبه باز دیباج کردند و دیباج در وی پوشانند. سیرت رسول الله رویه شانزدهم

هشام در پیشگفتار تاریخچه بت پرستی عرب می نویسد: چون فرزندان اسماعیل از مکه برای فراهم آوردن وسیله زندگی بیرون می رفتند و به جای دیگر روی می آوردند، هیچ کوچ کننده ای از مکه کوچ نمی کرد مگر بمنظور بزرگداشت حرم و دلبستگی به مکه (این سخن ابن هشام درست نیست ، مکه بر سر راهی کاروانهای بزرگ بازرگانی جا گرفته بود بنا براین همه ی آیندگان و روندگان در پی این بُتها و سنگهای دیگر مکه نبودند) سنگی از سنگهای حرم را با خود به همراه می بردند و هر جا که می رفتند آن سنگ را بر زمین نهاده و گرد آن به طواف می پرداختند. همچنان که دور کعبه طواف می کردند و مکه و کعبه را بزرگ می شمردند و بنا بر عادت موروثی که از ابراهیم و اسماعیل به ایشان رسیده بود حج عمره به جای می آوردند. سپس رفته رفته این کار آنان را به پرستش آنچه دوست می داشتند و می پرستیدند کشانید.. در بین ایشان باز مانده هایی از زمانهای کهن باز مانده بود که از آنها پیروی می کردند مانند: بزرگداشت ، گشتن دور کعبه ، حج، عمره ، وقوف بر عرفات ، و مُزْدَلَفَه Mozdalepha (مُزْدَلَفَه میان مکه و عرفات است و حاجی ها نماز شام را در آنجا می خوانند) قربان کردن شتران و اهلال به هنگام حج و عمره یا افزودن چیزهایی که در دین ابراهیم نبود، چنانکه تیره ی نزار هنگام تلبیه این رجز را می خواندند: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ، لَبَّيْكَ لَشَرِيكِ لَكَ ، اَلَا شَرِيكَ هُوَ لَكَ ، تَمْلِكُهُ وَ مَمْلُوكٌ.

اینان خدا را در ضمن « تلبیه» یگانه می شمردند ولی بتان خود را با خدا شریک می کردند و بتان خویش را ملک خدای یگانه قرار می دادند... استاد عبدالعظیم رضایی - گنجینه تاریخ ایران - رویه ۱۷۸

اینک بسیار شایسته خواهد بود که ببینیم مسلمانان جهان، و از آن میان مسلمانان ایران کجا می روند و چه می کنند و چه می گویند، در اینجا نیز برای اینکه از خود سخنی نگفته باشیم به سراغ لغت نامه ی دهخدا می رویم:

« در فقه اسلامی مجموعه ای از اعمال است که در مکه و اطراف آن بجای می آورند. حج عبادتی است که اقدام بدان در صورت وجود استطاعت مالی و صحت مزاج و امنیت واجب و هر شخص بالغ و عاقلی موظف است در تمام عمر یک مرتبه آن را اتیان کند. حج مستلزم انجام افعال بسیار است و به سه قسم: تَمَتُّع و قِرَان و اِفْرَاد منقسم می شود: حج تمتع عبارت است از: آنکه عمره مقدم بر حج باشد و کسانی که در بیش از ۱۶ فرسخی شهر مکه اقامت دارند موظفند آن را بجا آورند. در حج قِرَان و اِفْرَاد عمره موخر از حج بوده و اشخاصی که در فاصله مزبور یا کمتر از آن هستند می توانند یکی از آن دو را صورت خارجی بخشند. عمره از اعمال ذیل مرکب است:

۱- اِحرام که عبارت از پوشیدن دو جامه است یکی به طرز ننگ و یکی بصورت رداء و این عمل باید در یکی از میقاتهای واقع، لبل از مکه صورت گیرد.

۲- طواف، یعنی گرد خانه ی کعبه با شرایط مخصوصی هفت مرتبه گشتن.

۳- دو رُکعت نماز طواف بجا آوردن.

۴- سعی، بدین معنی که ما بین کوه صفا و مروه را هفت دفعه پیمودن .

تقصیر، یعنی قسمتی از موی سر یا صورت را مثلاً چیدن.

حج شامل اعمال بیشتری است که مهمترین آنها بطور اجمال عبارت است از: در مکه احرام بستن . از ظهر تا غروب روز نهم ذیحجه را در عرفات توقف کردن. بعد به مکه بازگشتن، سپس طواف حج و نماز آن را بجا آوردن. شبهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذیحجه را در منی بسر بردن و غیره. در حال احرام ارتکاب امور چندی که قسمتی از آنها صید حیوان بری. کشتن آن...

(بنگرید به آیین (حمس) که: در کار دین سخت می گرفتند و هنگام انجام دادن اعمال حج غذای روغنی نمی پختند، و شیری اندوخته نمی کردند، و میان جانور شیرده و شیرخوارگانش مانع نمی شدند تا خود آن را رها سازند. مو و ناخنی نمی گرفتند و روغن استعمال نمی کردند و دست به زنان نمی بردند و خود را خوشبو نمی کردند و گوشتی نمی خوردند و در حج خود کُرک و پشم و موی نمی پوشیدند و لباس نو بتن نمی کردند و با نعلین خویش گردخانه طواف می نمودند و برای احترام پا روی زمین مسجد نمی نهادند و در خانه ای از خانه های مکه داخل نمی شدند و بسوی عرفات بیرون نمی رفتند و در مُزْدَلَفَه می ماندند، و در حال انجام مناسک حج در خیمه های چرمی ساکن می شدند. استمتاع از زن حتی عقد او، و تزیین، حرام و غیر جایز می باشد.

و حج سه نوع است: یکی اِفْرَاد، دوم قِرَان ، سوم تَمَتُّع، اِفْرَاد آن است که : در وقت اِحرام نیت حج کند تنها و بگوید: اللَّهُمَّ اِنِي اُرِيدُ الْحَجَّ فَيْسِرَةً لِي وَ تَقْبَلَهَا مِنِّي. و آنگاه بگوید: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، اِنِ الْحَمْدُ وَ اِنْعَمَةٌ لَكَ، وَ الْمَكُّ لَكَ، لَشَرِيكِ لَكَ!) بیچاره عربهای پیش از اسلام که همین گونه سخنان را می گفتند ولی نه تنها به شمشیر کشته شدند بلکه هنوز هم آنها را

جاهل می نامیم) و بعد از اتمام افعال حج بوجهی که گفته شد، از حرم مکه، به خطراعیای تعمیم، یا خدیبیّه رود، و از آنجا احرام به عمره بندد و بگوید: اللهم انی اریذ العمره فیسر هلی و تقبلها منی ، و لبیک گویان به مکه آید ، تا مکه را نبیند تلبیه را قطع نکند...

شیخ بهایی در باره ی حج می نویسد: حج یک مقدمه و هفت مطلب دارد.

مقدمه: بدان که حج کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب شود تأخیر کردن آن گناه عظیم است و در حدیث این مضمون وارد است که: هرگاه بر شخص حج واجب شود و به حج نرود، یا با آنکه مانع شرعی نداشته باشد پس بمیرد، در آن وقت مسلمان نخواهد مُرد بلکه ارمنی و جهود خواهد مُرد! و روایات بسیار در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت پناه و حضرات ائمه معصومین وارد شده و از آن جمله منقول که شخصی به خدمت حضرت پیغمبر آمد، گفت: ای رسول خدای تعالی از خانه ی خود به عزم حج بیت الله بیرون آمده بودم چون بدانجا رسیدم وقت حج گذشت. من مرد غنی و مالدارم، پس امر فرما که مال خود را در وجهی از وجوه صرف سازم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد، پس حضرت فرمود که: به کوه ابوقبیس نظر کن که اگر آن کوه تمام زرسرخ شود و آن را در راه خدای تعالی صرف کنی ثواب آن به ثواب حج نمی رسد!!!

این جستار پیامبر اسلام را با جهان بینی فرزانه ی بزرگوار ایرانی، مولوی بلخی برابر بگذاریم:

ای قوم به حج رفته کجا بید کجای	معشوق همین جاست بیاید بیاید
معشوق تو همسایه دیوار به دیوار	در بادیه سر گشته شما در چه هوایید
گر صورت بی صورت معشوق ببینید	هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شما بید
ده بار از آن راه بدان خانه برفتید	یک بار از این خانه بر این بام برآید
آن خانه لطیف است نشان هاش بگفتید	از خواجه آن خانه نشانی بنمایید
یک دسته گل کو اگر آن باغ بدیدید	یک گوهر جان کو اگر بحر خدایید
با اینه رنج شما گنج شما	افسوس که بر گنج شما پرده شما بید

از این بررسی چند نکته به روشنی دانسته شد:

نخست اینکه: حج و آیین های آن که امروزه هم میهنان ما همه ساله با هزینه کردن میلیونها دلار به انجامش می شتابند، کم و بیش همان آیینی است که عربهای «دوران جاهلیت» انجام می دادند، ولی دانسته نیست که اگر چنین کاری نشان «جاهلیت» است چرا باید مغز و روان و اندیشه، و سرمایه های کشور را در چنین راه «جاهلانه ای» به تباهی کشید، اگر کاری است شایسته و بایا، چرا باید مردمی را که خود بنیادگذار اینهمه شایستگی بودند «جاهل» نامید. آیا میان این سخن، و آن کردار دوگانگی نیست؟ برآستی در این میانه «جاهل» کیست؟ پرسش دیگر اینکه ما مردم آریا بوم که روزگاری شبچراغ روزگاران بودیم در این میدان «جاهلیت» می کنیم، فرزندان زرتشت و کوروش و فردوسی را به این تلبیه خواندن ها و دور بکنده ی تازیان چرخیدن ها چکار؟ براستی ما را چه می شود؟؟!!..

دوم اینکه: گفته اند و باز می گویند که عربها پیش از اسلام دختران خود را زنده بگور می کردند! پژوهش ما نشان داد که این یکی از دروغهای بزرگ تاریخ است که پردازندگانش خواسته اند اسلام را رهایی بخش زنان از کام مرگ بشمار آورند!!!

از داده های تاریخ به روشنی دانسته می شود که عرب های پیش از اسلام نه تنها دختران خود را زنده بگور نمی کردند و زنان را خوار نمی شمردند، بلکه همانگونه که دیدیم بسیاری از تبارهای عرب، فرشتگان را «دختران خدا» می نامیدند، اینگونه نامگذاری نشان دهنده ی والامندی پایگاه زن در هستی شناسی آنها است، در تورات فرزندان خدا سرشت مردانه دارند: (و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند بزیاد شدن بر روی زمین، و دختران برای ایشان متولد گردیدند* «پسران خدا» دختران آدمیان را دیدند که نیکو نظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشان گرفتند).

در دستگان یزدان شناسی ایرانیان پیش از اسلام (که هیچ پیوندی با آموزه های اشو زرتشت خردمند ندارد!) آتش پسر اهورا مزدا و آب دختر اهورا مزدا است..

از سوی دیگر از شش امشاسپند «که با خود هر مزد می شوند هفت»، سه تایی آنها: وهومن { یا بهمن = خرد نیک }

اشا و هیشتا { یا اردیبهشت = هنجار هستی، ریتم کیهانی، سامان آفرینش }

خشته و بییره { یا شهریور = شهریاری نیک } سرشت مردانه دارند، و سه تای دیگر:

هنرورات { یا خرداد = نماد رسایی یا کمال }

أمرداد { که بنا درست مُرداد گفته می شود = نماد بیمرگی و جاودانگی }

سپننه آرمنیتی یا سپندارمز { یا اسفند = نماد فروتنی و بُردباری و فزاینده ی آرامش } سرشت زنانه دارند که آن را نشان همسنگی و برابری زن و مرد در هستی شناسی ایرانیان دانسته اند.

ولی دیدیم که در برخی از تبارهای عرب، فرشتگان را دختران خدا می دانستند، و همین نگرش برای نشان دادن پایگاه والای زن نزد آنها بسنده است، اگر در برخی از تبارهای بسیار دور افتاده در بیابانهای بی آب و گیاه، که خوراک و نوشاک بسنده فرا دست مردمان نبود، و گاه از روی ناگزیری دختران نوزاد را زنده بگور کرده اند، این را نباید بیای عرب نوشت و آن مردم را بدینگونه خوار شمرد. افزون بر این ما را چه به اینکه پیش از اسلام گروهی از عربهای بیابانگرد با دختران خود چه می کردند، به تاریخ و فرهنگ خود بنگریم که پیش از اسلام زن در ایرانزمین به پادشاهی می رسید:

نشست از بر تخت فرخ هُمای باستاد بهمن به پیشش به پای

یکی دسته ی گل نهادش به دست کیانی کمر بر میانش ببست

یکی تاج زرینش بر سر نهاد بشاهی بر او آفرین کرد یاد

بسی زر و گوهر بر افشانند به شاهی بر او آفرین خواندند

هُمای دل افروز بر تخت داد نشست و کلاه مهی بر نهاد

هُمای آمد و تاج بر سر نهاد یکی راه و آیین دیگر نهاد

سپه را همه سر بسر بار داد در گنج بگشاد و دینار داد

به رای و به داد از پدر بر گذشت همی گیتی از دادش آباد گشت

پوران دخت پس از برگزیده شدن به پادشاهی می گوید:

کسی را که درویش باشد ز گنج توانگر کنم تا نماند به رنج

مبادا به گیتی کسی مُستمند که از درد او بر من آید گزند

ز کشور کنم دور بد خواه را بر آیین شاهان کنم گاه را

و در پی او آرمیدخت و اُپسین شهبانوی ایران آریایی:

بیامد به تخت کیان بر نشست گرفت کار این جهان را بدست

نخستین چنین گفت ای بخردان جهان گشته و کار کرده ردان

همه کار برداد و آیین کنیم کزین پس همه خشت بالین کنیم

هر آنکس که باشد مرا دوستدار چنانم مر او را چو پروردگار

تنی چند از دیگر زنان شاهنامه :

فرانک : خردمند - فرزانه - رزمنده در راه راستی - فرخنده

سیندخت: ژرف بین - خردمند- فزاینده ی رای - روشن روان - فرخنده رای

گرد آفرید: زنی بود بر سان گرد سوار. پهلوانان ایران به او می گویند:

نجنباتت کوه آهن زجای یلان را به مردی تویی رهنمای

در اسکندرنامه ی نظامی گنجوی با شهبانویی از خاندان هخامنشی آشنا می شویم بنام نوشابه که :

قوی رای و روشن دل و نغز گوی فرشته مَنش بلکه فرزانه خوی

زنی از بسی مرد چالاک تر بگوهر ز دریا بسی پاک تر

به مردی کمر بر میان آورد تفاخر به نسل کیان آورد

بر اورنگ شاهنشهی بر نشست گرفته معبر ترنجی به دست

برای گریز از فراخی دامنه ی سخن، از گزارش زنان نامبردار دیگری مانند (یوتاپ) خواهر آریو برزن که خود نیز فرمانده سپاه ایران بود - گرد آفرید، پهلوان زنی که به هموردی سهراب شتافت - آرتیمیس سپهسالار و فرمانده نیروی دریایی ایران در دوره هخامنشی و بسیاری دیگر از زنان ایرانی در تاریخ نام نمی برم ، ولی یکبار دیگر می پرسم: که ما را با عربهای بیابانگرد پیش از اسلام که دختران خود زنده بگور می کردند یا نمی کردند چکار؟؟..

سومین دستاورد این پژوهش این بود که دانستیم عربها پیش از اسلام، نه تنها جاهل نبودند، بلکه از گونه ای والامنشی و آزادگی برخوردار بودند که بسیاری از مردم جهان ، (از آن میان ما ایران) برای رسیدن به چنین گامه ای تا پای جان می رزمند و جان فشانی می کنند، همان چیزی است که امروزه {سکولاریسم} نامیده می شود، دیدیم که هر یک از تیره های گوناگون عرب بُتی از آن خود داشت و بی آنکه بُت خود را بر سر دیگران بکوبد، پروانه می داد که دیگران هم بیابند، و بت های خودشان را در آن بتکده بگذارند تا هر کس بتواند بُت دلخواه خود را بپرستد و بُت های دیگران را نیزارج بگذارد. هیچ تیره ای بُت خود را برتر از بُت دیگران نمی شمرد، هیچ تیره ای به روی تیره ی دیگر شمشیر نمی کشید که یا باید بُت مرا بپرستی یا بُت مرا بر سرت می کوبم، هیچ نبردی در راه خدایان سنگی در کار نبود، هیچ آسیابی با خون مردمان در راه این بُت های بی آزار به کار انداخته نشد، هیچ گروهی بهنگام خواندن تلبیه به گروه دیگر نمی گفت که آنچه که می گویی کُفر است ، باید بگونه ای بگویی که من می گویم وگرنه یا باید جزیه دهی و یا جنگ را آراسته کنی و کشته شوی!... به راستی اگر » جاهلیت» این است ، خوشا «جاهلیت!».

پایان بخش پنجم - در بخش ششم نگاهی به چگونگی گسترش اسلام در میان تبارهای عرب خواهیم داشت تا بدانیم دینی را که ایرانیان { با آغوش باز به پیشبازش شتافتند } و بگفته ی علی شریعتی: ملیت خود را رها کردند - دین خود را رها کردند ، زبان خود را رها کردند تا بیارمندی اسلام دروازه های بهروزگاری را بروی خود بگشایند! در خاستگاه خود با چه پیشبازی از سوی عرب روبرو گردید.

پاینده ایران - هومر آبرامیان

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>